

# ارتباط ساختار متن روایی تاریخ جهانگشا با ساختار ذهن و اندیشه جوینی

پریسا صالحی دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی

pa\_salehi@sbu.ac.ir

دکتر قدرت اله طاهری (نویسنده مسئول)، دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی

Ghodrat66@yahoo.com

دکتر احمد خاتمی استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی

A\_khatami@sbu.ac.ir

دکتر محمد غلامرضایی استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی

## چکیده

گذشته، بواسطه نظام زبانی به صورت متن مکتوب تاریخی درمی آید. تاریخ‌نویس با توجه به بینش خود و با گزینش رویدادهای گذشته به اسناد موجود، نظم می‌دهد و آنها را در قالب روایت منسجم بیان می‌کند. او از این طریق گذشته را بازنمایی می‌کند. از آنجا که متن تاریخی حامل اندیشه مورخ آنست، پس تاریخ‌نگری مورخ در تاریخ‌نگاری او بازتاب دارد. مسأله اینجاست که این تأثیر، چگونه در بازنمایی روایی تاریخ‌نویس نمایان می‌شود؟ در این پژوهش با ترسیم طرح روایی تاریخ جهانگشا، از سطح ظاهری متن عبور کرده و لایه‌های پنهان آن (ذهنیت پس آن) را درمی‌یابیم. این ساختارهای نهان در روایت تاریخی جوینی، فهم عمیق‌تری از نگرش مورخ را به ما می‌دهد. جوینی با مهارت زبانی خود توانسته جدای از محتوا، در صورت ظاهری روایتش هم به هدف خود جامه تعیین بخشد. او با آمیزش آگاهی ملی (کاربرد اساطیر و اشاره به برخی ابیات شاهنامه فردوسی) و نگرش مذهبی (استناد به آیات قرآن) در روایت تاریخش، ضمن افشاگری از ستم مغولان، به دفاع از ارزش‌ها و عقاید و هویت ملی خویش می‌پردازد و با احیاء، تحول و تداوم آنها، این گنجینه را به آیندگان منتقل می‌کند.

واژگان کلیدی: تاریخ جهانگشای جوینی، تاریخ‌نگاری، تاریخ‌نگری، روایت.

## ۱. مقدمه

یکی از مهم‌ترین ادوار رشد و تکوین تاریخ‌نگاری ایرانی، دوران حاکمیت مغول در ایران است. با توجه به تحولات این دوران در زمینه‌های، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی می‌توان از آن به عنوان نقطه عطفی در تاریخ ایران یاد کرد. حضور مغولان در ایران را می‌توان به سه دوره مشخص تقسیم کرد:

(الف) از سال ۶۱۶ هـ ق یعنی شروع حمله چنگیز به ایران تا سال ۶۱۹ هـ ق که سال عزیمت چنگیز از ایران است و باید دوره قتل و غارت و تخریب نامیده شود.

(ب) از سال ۶۱۹ تا ۶۵۳ هـ ق که در این مدت خانان مغول، از مغولستان یک نفر را مستقیماً به عنوان حاکم برای اداره امور ایران و سرداری قشون ایران می‌فرستادند.

(ج) از سال ۶۵۳ هـ ق تا ۷۳۶ هـ ق یعنی از سال ورود هلاکو خان به ایران و تشکیل دولت ایلخانیان، تا مرگ سلطان ابو سعید، آخرین ایلخان مغولی ایران. (رک. مرتضوی، ۱۳۷۱: ۵-۶)

حکومت مغولان در ایران، منجر به پدید آمدن وقایعی گردید که در تحولات آینده ایران تأثیرات ژرفی داشت. از جمله این پیامدها، دستاوردهای فرهنگی است. در این عصر شاهد رشد تاریخ‌نویسی و ظهور مورخان همچون عطاء الملک جوینی، خواجه رشید الدین فضل الله همدانی و حمد الله مستوفی هستیم. نکته مهم اینست که در هیچ یک از دوره‌های تاریخی ایران، تاریخ‌نگاری چنین ابعاد کیفی و کمی نداشته است. دلیل اصلی این امر می‌تواند احساس ضرورت به حفظ سوابق فرهنگی و تاریخی در ناخودآگاه ایرانیان بوده باشد. سوابقی که با حمله دو قوم متخاصم عرب و مغول به شدت تهدید شده و در معرض نابودی قرار گرفته بود.

از آنجا که، جاودانگی از انگیزه‌های مهم برای نگارش تاریخ است. به همین دلیل سلاطین مغول هم برای ثبت نام و نشان خویش و هم‌چنین جاودانگی فتوحاتشان، به نگارش تاریخ اهمیت می‌دادند. در کنار این انگیزه، نباید از احساس ضرورت ثبت وقایع تاریخی از سوی ایرانیان دانشمند و نبوغ شخصیت‌هایی چون عطاملک جوینی در رشد و بالندگی تاریخ‌نویسی به سادگی گذشت.

صاحب دیوان، علاءالدین ابوالمظفر، عطا ملک جوینی (۶۲۳-۶۸۱ ه-ق) از مورخان و نویسندگان ایرانی، از خاندان بزرگ صاحب دیوانان جوینی است. این خاندان در قرون پنجم تا هفتم هجری همواره متصلی مشاغل بزرگ دولتی بودند. ماحصل حضور جوینی در میان کارگزاران هلاکو و مشاهده زندگانی مغولان و رفتار و خصوصیات آنان از نزدیک، خلق اثری بدیع و با ارزش در زمینه ادبیات و تاریخ دوره مغول، با نام تاریخ جهانگشای جوینی است. او در این اثر به تفصیل به روایت اوضاع ایران و تمدن اسلامی از دوران خوارزمشاهیان تا هجوم چنگیز و در آخر، تصرف قلاع اسماعیلیه و قتل خلیفه عباسی می‌پردازد؛ تا جایی که ادوارد براون این تاریخ را «یک تاریخ خصوصی می‌خواند»<sup>۲</sup>. این اثر به دلیل دقت در ثبت وقایع، آگاهی از رویدادها و ذکر جزئیات، از منظر تاریخ-نگاری، از همان دوران تألیف با استقبال عالمان و مورخان مواجه شده و منبع بسیاری از کتب در زمان‌های مختلف بوده است. از سوی دیگر کتاب تاریخ جهانگشا به سبک و سیاق نثر فنی نوشته شده و در آن تصویرسازی‌های ادبی آن به خوبی مشهود است. حالت شعرگونه آن، بیانگر این نکته است که هدف نویسنده، تنها تاریخ‌نویسی نبوده، بلکه نگارنده آن به مقوله زبان و شیوه بیان عنایتی ویژه داشته است و حتی شاید بتوان گفت به دنبال نوعی فخر فروشی از طریق زبان فارسی هم بوده است. لذا این اثر از اهمیت زبانی و ادبی والایی نیز برخوردار است.

جدای از آن، این اثر شیوه روایتی دارد که جوینی با انتخاب آن توانسته است بر عواطف مخاطبانش تأثیر بیشتری بگذارد و تاریخش را به داستانی خواندنی و البته غمناک تبدیل کند. به نظر می‌رسد گزینش این سبک از نوشتار از سوی مورخ، با اهدافی بوده که از بینش و جهان‌بینی او نشأت گرفته است. جوینی با آگاهی از فاجعه دردناکی که برای سرزمینش رخ داده، با دیدگاهی ملی و نگرشی مذهبی، دست به کار نگارش تاریخ زمانه‌اش می‌شود و اینها همه در ساختار روایی متنش نهفته است.

## ۱-۱ پیشینه پژوهش

تحقیقات ارزشمندی در زمینه تاریخ‌نگاری فارسی و تاریخ جهانگشای جوینی انجام گرفته است. پژوهش‌های انجام شده به سه دسته تقسیم می‌شود: در بخش اول، پژوهش‌هایی است که در آن‌ها به مقوله ادبیت و جوه ادبی این اثر پرداخته‌اند که اغلب این مقالات صرفاً به عناصر بلاغی و آرایه‌های ادبی آن توجه کرده‌اند؛ مانند ادبیت جهانگشای جوینی از حبیب الله عباسی در ۱۳۸۰ در مجله زبان و ادبیات فارسی تربیت معلم، زیبایی‌شناسی نثر جهانگشای جوینی از سید علی قاسم زاده در ۱۳۸۵ در مجله رشد آموزش و زبان فارسی، پیوند زیبایی و معنا در مقدمه جهانگشای جوینی از تورج عقدایی در ۱۳۹۳ در مجله مطالعات زبانی و بلاغی. بخش دیگر مربوط به پژوهش‌هایی است که به روش تاریخ‌نگاری جوینی نظر داشته‌اند، که آن‌ها هم اغلب یا به ویژگی سبکی نثر او یا به تحلیل‌های تاریخی از زمانه‌اش و نهایتاً منابعی که استفاده کرده است می‌پردازند، مانند چهره چنگیز در تاریخ جهانگشای جوینی از غلامرضا مستعلی پارسا و دیگران در ۱۳۹۰ در مجله تاریخ پژوهی، گزاره‌های ناسازگار در تاریخ جهانگشای جوینی از جهانگیر صفری و دیگران در ۱۳۸۷ در مجله شناخت، تاریخ جهانگشا و بررسی جنبه‌های تراژیک آن با رهیافت نوع‌شناسی از نعمت الله ایران زاده و دیگران در ۱۳۹۱ در مجله کهن‌نامه ادب پارسی، اما دسته سوم که پژوهش‌هایی است که در آن به بررسی جلوه‌های ملی، هویتی و اجتماعی این اثر پرداخته‌اند قرابت بیشتری با موضوع مورد بحث ما دارند که از آن جمله می‌توان به نمودهای برجسته هویت ایرانی در تاریخ جهانگشای جوینی از علیجانی و دیگران در ۱۳۹۲ مجله کهن‌نامه ادب پارسی اشاره کرد که در آن صرفاً به بررسی مؤلفه‌های هویت در

این اثر می‌پردازد. پژوهش حاضر از این نظر که با رویکرد روایت‌شناسانه به این تاریخ می‌نگرد و در شیوه تاریخ-نگاری ۳ مؤلف به دنبال تاریخ‌نگاری‌اش ۴ است، کاری متمایز به حساب می‌آید.

## ۱-۲ بیان مسأله؛ چگونگی بازتاب اندیشه در روایت تاریخی

تاریخ، بیان تسلسل‌وار رویدادها است و مورخ بنا به گزینش رویدادها در ساختار ذهنی خود به رخدادهای گذشته نظم می‌دهد و آنها را باز می‌آفریند. پس گزینش رویدادها و توالی آنها از سوی تاریخ‌نویس، حامل تاریخ‌نگاری اوست. با این توضیحات، دیگر تاریخ به تعبیر ارسطو فقط «بیان یک امر جزئی و خاص نیست» ۵ (ارسطو، ۱۳۸۷: ۱۲۸) بلکه متضمن امری کلی است و آن امر کلی، شناخت تاریخ‌نگاری مورخ در یک نظام زبانی مکتوب است. علی‌رغم این، ارسطو تاریخ را «شرح کنش و نتایج آن» ۶ می‌داند (همان)، این شرح و گزارش گذشته، مورخ را ناچار می‌کند از دلالت‌گری‌های روایی استفاده کند و تابع الگوهای روایت باشد. در این صورت چگونه شرح رویداد تاریخی می‌تواند آنطور که ارسطو گفته عینی و واقعی باشد؟ زیرا اسناد خودشان حرف نمی‌زنند، بلکه مورخ از جانب آنها حرف می‌زند. تاریخ‌نویس برای بازسازی رویدادهای تاریخی، اجزای گذشته را به صورتی کاملاً زبانی درمی‌آورد و آنها را بواسطه آن نظام زبانی، انتقال می‌دهد؛ و چون گذشته، در دسترس ما نیست، تاریخ‌ها از طریق بازنمایی (representation) به ما می‌رسند. «بازنمایی به معنای نمایاندن دوباره واقعه یا رخدادی سپری شده یا مربوط به گذشته است، یعنی پژواک، نسخه بدل یا تاریخچه آن چیزی که در زمان حاضر دیگر وجود ندارد» (کوش، ۱۳۹۵: ۳۷).

بازنمایی: برای نوشتن یک متن تاریخی، ابتدا مورخ اسناد و رخدادهای گذشته را در ذهن خودش بازسازی می‌کند. سپس با نظامی زبانی - روایی، آنها را برای مخاطب خود بازمی‌گوید. مخاطب با خواندن آن، گذشته را در ذهنش مجسم می‌کند. این تجسم از طریق تخیل امکان‌پذیر است. به این ترتیب، عناصر زبانی در متن مکتوب بر ساخته شده، گذشته را بازمی‌نمایاند و تخیل مخاطب، سبب معرفت تاریخی می‌شود و گذشته را، در ذهنش ممکن می‌سازد. به این ترتیب تاریخ، که امر عینی (و به باور قدما امری قطعی) بود، تبدیل به امری ذهنی می‌شود و معرفت به گذشته هم تنها از طریق تجربه ذهنی مورخ و مخاطب به دست می‌آید. این تبدیل عینیت به ذهنیت، عامل اصلی پیوند تاریخ و ادبیات است که در نظر قدما اصلی‌ترین عامل تفاوت این دو مقوله بوده است. ۷ ارتباط تاریخ و ادبیات از این هم فراتر می‌رود، آنچه یک متن تاریخی را وجهه ادبی می‌بخشد صورت روایی آنست.

روایت: روایت به هر نوشتار یا گفتاری اطلاق می‌شود که واجد دو عنصر باشد؛ نخست یک راوی و دوم زنجیره‌ای از رویدادهای هم‌پیوند. هر گوینده‌ای که اولاً شرحی از رویدادهایی معین به دست می‌دهد، و ثانیاً ربطی بین این رویدادها برقرار می‌کند، در واقع یک روایت می‌سازد؛ خواه روایت او از تخیل سرچشمه گرفته باشد (ادبی باشد) و خواه راجع به موضوع یا امری غیرتخیلی باشد (غیرادبی باشد). «وقتی منتقدان ادبی صحبت از روایت به میان می‌آورند، اغلب تصور می‌شود که آنان متون داستانی و برآمده از تخیل - مانند رمان و داستان کوتاه - را در نظر دارند. این تصور از نظریه‌هایی قدیمی سرچشمه می‌گیرد که روایت و روایتگری را به متون روایی کهن (مانند حماسه و رمانس) و داستان‌نویسی جدید (بویژه رمان و داستان کوتاه) محدود می‌کردند. اما در نظریه‌های ادبی چند دهه اخیر، اصطلاح «روایت» نه فقط به ادبیات داستانی و تخیلی، بلکه همچنین به متون روایی غیرداستانی اطلاق می‌شود. خواننده هنگام خواندن برخی متون (جدای از داستان) احساس می‌کند رمان می‌خواند همچون کتاب‌های تاریخ، زندگینامه‌ها و امثال آن. این نمونه‌ها هم در نقد ادبی جدید مصداق روایت محسوب می‌شوند.» (پاینده، ۱۳۹۱: ۱)

به این ترتیب، تاریخ، گزارش گذشته است و مورخ در آن تابع الگوهای روایی و روایت «کهن‌ترین الگوی مشترک تاریخ‌نگاری کهن بوده است» (استنفورد، ۱۳۸۸: ۱۵۱) نکته مهم اینست که با کشف حالت روایی تاریخ،

بسیاری از تواریخ را می‌توان در قالب داستان‌های خواندنی مطالعه کرد. زیرا اصول و مبانی داستان‌نویسی در بسیاری از این آثار اعمال شده است. به تعبیری مورخ مانند یک نویسنده داستان، به روایت رخداد‌های تاریخی می‌پردازد. به طوری که می‌توان گفت تاریخ‌نویسی، نوعی داستان‌روایت‌پردازانه از گذشته است. داستان‌ها با زبان ساخته می‌شوند، تواریخ هم متکی به نظام زبانی‌اند. نویسنده در داستان ماجرا را روایت می‌کند، مورخ هم در شمایل راوی، به رویدادهای تاریخی قالب روایی می‌دهد. براساس قواعد روایت، نویسنده باید برای وقایع و رخدادها، نظمی را در نظر بگیرد و برای آن شروع، میانه و پایانی انتخاب کند. مورخ هم برای طرح منظم روایت خود، ملزم به اعمال این ترتیب در ساختار تاریخ‌نگاری‌اش می‌باشد. نویسنده داستان با استفاده از عناصر داستانی مانند: شخصیت، کنش، کشمکش، فضا سازی و امثال آن، یک زنجیره علی از رویدادها می‌سازد، مورخ هم با کاربرد این عناصر رویدادهای گذشته را بازسازی می‌کند. در واقع، «هم در روایت داستانی و هم در روایت تاریخی، نویسنده برخی رویدادها را برمی‌گزیند و در چارچوب زمان و مکان، به صورت یک زنجیره علی روایت می‌کند؛ و از این راه، روایت خود را واجد پیرنگ می‌سازد» (هاچن، ۱۳۸۳: ۲۷۷-۲۷۸)

از سوی دیگر، تاریخ و داستان اشتراک دیگری هم دارند و آن شباهت در ریشه لغویشان است. لغت تاریخ «*history*» با ریشه یونانی «*historia*» از نظر معنایی، دارای سیر تاریخی مهمی است. «*historia*» یا ایستوریا در لغت یعنی جستجوی هر آنچه به دانستنش بیرزد. با اوج‌گیری فعالیت‌های فکری و سیاسی در قرون ششم و پنجم پیش از میلاد، واژه ایستوریا با نوع دانش مورد توجه شهروندان یک دولت شهر، نظیر شناخت کشورها، رسوم و نهادهای سیاسی موجود در آن یکی شد و دیری نپایید که واژه *history* یعنی تاریخ به معنای متعارف، زاده شد و رومیان این واژه را به عنوان یک کلمه علمی پذیرفتند و انتقال آن به زبان‌های دیگر بدون تغییر انجام شد.» (روزنتال، ۱۳۶۶: ۱۹ و ۲۰) «در انگلیسی میان «*history*» و «*story*» (تاریخ و داستان) نزدیکی بسیار است و در زبان لاتین هم واژه «*storia*» به معنای داستان و روایات تاریخی به کار می‌رفته است» (احمدی، ۱۳۸۶: ۱۴).

به دلیل همین تشابه بین روایت تاریخی و روایت داستانی است که تاریخ‌نگاران نوین معتقدند: «متون تاریخی از ساختار روایی پیروی می‌کنند و می‌توانند با استفاده از ابزار نقد ادبی تحلیل و تفسیر شوند.» (Tyson، ۱۹۹۹: ۲۸۷) مورخ در جایگاه راوی: بسیاری از نظریه‌پردازان در مورد اینکه روایت در تاریخ از کجا پدید می‌آید، بحث کرده‌اند. آنچه مسلم است اینست که رویدادهای تاریخ خودشان ذاتاً شکل روایی ندارند، بلکه از سوی راوی (مورخ) سامان و نظم می‌یابند. پس چگونگی شروع رویدادها، توالی آنها و پایان‌شان، نمایانگر نوع نگاه تاریخ‌نگار است و حتی شاید بتوان گفت «شناسایی علت‌ها هم بر علاقه‌های مورخ استوار است» (استنفورد، ۱۳۸۴: ۱۵۷) اگرچه تاریخ نویس ادعا دارد، طرح روایی که او به عنوان ابتدا و میانه و انتهای تاریخش ساخته است تمام و کمال واقعی بوده و «حقایق مسلم تاریخی» است. اما هایدن (هیدن) وایت ۸ معتقد است که اینها صرفاً برساخته‌های زبانی خودشان از رویدادهاست، ۹ (White، 1978: 86) به این ترتیب، تاریخ‌ها که معمولاً «عینی» و «بیطرفانه» جلوه می‌کنند، هرگز نمی‌توانند عاری از جانبداری باشند، زیرا از زبان یک راوی (مورخ) روایت می‌شود و روایتشان حامل بینش آنهاست و درک و فهم واقعه تاریخی، بدون شناخت اندیشه‌ای که در پس آن رویداد تاریخی نهفته است، سبب نامعلوم ماندن بسیاری از زوایای تاریک یک حادثه تاریخی می‌شود. مورخ در مقام سازنده روایات نقش مهمی دارد و تاریخ‌نگاری مورخ می‌تواند عامل مهمی در چگونگی بازنمایی تاریخ و رمزگشایی از آن باشد.

مباحث روایت‌شناسی این روزها آنقدر گسترده شده که ورود به هر شاخه آن گفتگوهای طولانی را در پی خواهد داشت. در فشرده‌ترین شکل بیان، منظور ما از روایت در این پژوهش، متکی به طرح پیرنگی بودن است. در این جستار، با بررسی پیرنگ روایی تاریخ جهانگشای جوینی و ترسیم طرح روایتی آن، در پی یافتن سطوح گوناگون این پیرنگ در نگارش تاریخ جهانگشا و رابطه آنها با تاریخ‌نگاری جوینی هستیم.

## ۲. ساختار روایی و طرح روایتی تاریخ جهانگشای جویی

«طرح روایتی» (پیرنگ)، ساختار به هم چسبیده و منسجمی است که از سه قسمت «پاره ابتدایی»، «پاره میانی» و «پاره انتهایی» تشکیل شده است. دو نیروی «تخریب‌کننده» و «سامان‌دهنده» به ترتیب، پس از بخش ابتدایی و قبل از بخش انتهایی به این طرح وارد شده و روایت را کامل می‌کنند. یک روایت کامل باید از همه این قسمت‌ها برخوردار باشد؛ یعنی نیروی تخریب‌کننده، پاره ابتدایی را به هم می‌ریزد و کنشگر در همین راستا وارد عمل می‌شود و کنش‌های بعدی او بخش میانی را شکل می‌دهد. نیروی سامان‌دهنده، پس از بخش میانی برای سامان‌دادن روایت شکل می‌گیرد و بخش پایانی زمانی است که کنش و تغییر حاصل از آن به وضعیت پایدار رسیده باشد. به این ترتیب روایت، عبارت است از گذر از وضعیت ابتدایی و رسیدن به وضعیت انتهایی، به شرط این که در این عبور تغییری نیز حاصل شده باشد.

عناصر اصلی روایت عبارت است از: پیرنگ، رخدادها، شخصیت‌ها، مکان رخدادها، راوی. نظریه پردازان معتقدند که پیرنگ داستان عنصر پایه‌ای و مهم است. هر بخش و هر روایت در داستان دارای پیرنگی است که هر کدام دارای یک آغاز، میانه و پایانند. پیرنگ از یک پاره پیشین و یک پاره پسین شکل گرفته است. حرکت از این پاره به پاره دیگر به کمک نیروی آغاز می‌شود که سبب پویایی ساختار روایی است و با مخدوش شدن این حرکت، پویایی روایت آسیب می‌بیند. در پی آن، انسجام معنایی دچار کاستی می‌شود و زیبایی این نظام مستقل را مخدوش می‌کند، به این ترتیب دلالت معنایی به درستی حاصل نمی‌شود. «هر داستان حاصل به هم ریختن یک تعادل است. اگر زمان خطی مورد نظر باشد فرایندهای سه‌گانه را می‌توان به این شکل نمایش داد:

فرایند نخستین: (وضعیت آغازین، پاره ابتدایی) که در آن نیروی تخریب‌کننده تعادل موجود است.

فرایند میانی: (پاره میانی، وضعیت میانی)

فرایند فرجامین: (پاره انتهایی، وضعیت پایانی) که با نیروی سامان‌دهنده آغاز می‌شود. و با تعادل ثانوی پایان می‌یابد.

هر پیرنگ در تلاش است که این فرایندها را روی مدار مشخصی ساماندهی کند. (محمدی، ۱۳۷۸: ۱۰۵) از ویژگی‌های پیرنگ، همین پاره‌های سه‌گانه است و تلاش نویسنده هنگام پیاده کردن روایت‌های راوی، پیروی از اصولی است که در پیرنگ روایت نهفته است. در واقع نویسنده در تلاش است که این فرایند سه‌گانه را سازماندهی کند. «تعادل برقرار کردن بین این فرایندهای سه‌گانه، از مهارت‌های طرح‌ریزی ساختارهای داستانی است که در این صورت به اثر ادبی زیبایی می‌بخشد» (همان) اساس هر ساختار بر تعادل و هماهنگی بنا شده است اما «هر داستان حاصل به هم ریختن یک تعادل است.» (محمدی، عباسی، ۱۳۸۰: ۱۸۰) ساختار روایت در تاریخ جهانگشا، روایت گذر از وضعیت آغازین (یک یورش) به وضعیت پایانی است.

### ۱-۲ وضعیت آغازین تاریخ جهانگشا

نقطه آغاز ماجرا در دیباچه کتاب آمده است که می‌گوید: «در ایام متقدم که عقد دولت فضل و مدعیان آن منتظم بود افاضل عالم و امثال بنی آدم را چون همت بر ابقای ذکر جمیل مصروف بودست و بر احیای مراسم جلیل موقوف... و به سبب تغییر روزگار و تأثیر فلک دوار و گردش گردون دون و اختلاف عالم بوقلمون، مدارس درس مندرس گشته و طلبه آن در دست لگدکوب حوادث پایمال زمانه غدار و روزگار مکار شدند.

هنر اکنون همه در خاک طلب باید کرد زانکه اندر دل خاکند همه پر هنران.

اکنون که بسیط زمین عموماً و بلاد خراسان خصوصاً، که مطلع سعادات و منبع علما و مجمع فضلا و مربع هنرمندان بود از پیرایه وجود متجلببان جلاباب علوم و متحللان به حلیت هنر و آداب خالی شد و جمعی که به حقیقت حکم فحلف من سعدهم خلفاً اضاعوا الصلوه و اتبعوا الشهوات دارند باقی ماندند. ۱۰



و آزاده دلان گوش به مالش دادند  
 و ز حسرت و غم سینه به نالش دادند  
 پشت هنر آن روز شکستست درست  
 لیکن بی خردان پشت به بالش دادند»  
 ( جوینی، ۱۳۸۵: ۱۲۶/۱-۱۲۷)

جوینی که هم راوی و هم نویسنده این داستان است در ابتدا ناخرسندی خویش را از وضع موجود به مخاطب انتقال می‌دهد و با حسرت از گذشته طلایی‌ای سخن می‌گوید، که به نظر، اتویای جوینی است و به از بین رفتن تمام افتخارات این گذشته طلایی اشاره می‌کند. راوی برای شروع داستان، یک بازگشت به گذشته (فلاش‌بک) دارد و با نکوداشت روزگار گذشته برای نکوهش این روزگار، وضعیت آغازین روایت را شرح می‌دهد. او در در همین آغاز، تصویری روشن و دردناک از تباه شدن علم به دست مغولان اشغالگر ترسیم می‌کند و تأسف خود را از خالی شدن دیار از عالمان نشان می‌دهد. یعنی از همین آغاز نگرش مورخ نسبت به تاریخ آن دوره آشکار می‌شود.

داستان از اینجا آغاز می‌شود که با حمله مغول در قرن هفتم، خونبارترین روزهای تاریخ ایران رقم می‌خورد و بخش قابل توجهی از ایران ویران می‌شود، جمعیت بسیاری خواه بر اثر حمله مغول و خواه در شورش‌های بعدی جان سپردند. زیرساخت‌های اجتماعی ایران آسیب بسیار دید، بحران‌های اقتصادی گسترش یافت و نزاع‌های مذهبی گسترده‌تر شد. راوی تاریخ جهانگشا شاهد این رویدادهای تلخ بوده است و با عباراتی زیبا و تأثیرگذار احساس و عاطفه خود را از این رویداد دهشتناک ابراز می‌کند. او در دیباچه با کاربرد گسترده از آیات قرآن و احادیث پیامبر(ص) حاکمیت یافتن مغولان را اینگونه بیان می‌کند: «آنچه از وقایع واقع شود از تخریب بلاد و تفریق عباد از نکتب اخیار و استیلائی اشرار، حکمت‌ها در ضمن آن مندرج باشد عسی آن تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم.» ( جوینی ۱۳۸۵: ۱۳۲/۱) شاید در ابتدا به نظر برسد که این جبری‌نگری و مشیت‌گرایی متأثر از تاریخ‌نگری جوینی و حتی آن را ناشی از تأثیر عمده کلام اشعری در تاریخ‌نگاری جوینی بدانیم. سنتی که در بین مورخین مسلمان رواج داشته است، تبیین جبری سرنوشت حکومت‌ها و افراد بر اساس فهم جبری دینی. اما در بررسی دقیق روایت تاریخ او، با شروع داستان، متوجه می‌شویم که در لابه لای این آیات و با همان زبان پیچیده سبک فنی و مصنوع، جوینی با اذعان به حکمت و اراده خدا، به ستم و قساوت مغولان در کشتار و حشيانه شان اشاره کرده است و به مدد همین آیات، این کشتار را برجسته‌تر نشان می‌دهد.

او حتی دلایلی برای این حمله خونبار ذکر می‌کند که به نظر نمی‌رسد به مشیت الهی صرف، معتقد باشد، بلکه او به سنن الهی و عدالت او توجه خاصی دارد. مصنف در دیباچه هدفش از تاریخ‌نگاری در آن روزگار را آشکار می‌کند: «از نوشتن این کتاب دو مقصود را که فایده دین و دنیا را حاصل است، شامل است. فایده دینی آنست که بر خاطر کسی مسطور نماند که هر چه در عالم کون و فساد به ظهور می‌پیوندد به تقدیر حکیمی مختار منوط است و به ارادت قادری کامگار مربوط... و فایده دنیوی آنست که هر کس امثال قوت و شوکت لشکر مغول با موافقت قضا و قدر معلوم کند، فرمان ربانی را که «وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» را مقتدا سازد. چون در هر دوری بندگان را بطر نعمت و ثروت و خیلائی رفاهیت از قیام به التزام اوامر باری مانع می‌آمده است بر اقدام معاصی باعث و محرّض می‌گشته» (همان: ۱۱۵-۱۱۹) در ابتدای کتاب هدف از نقل حکایات و بیان و تحریر صورت حوادث را دارای دو فایده دینی و دنیوی می‌داند. در ذکر فواید دینی از صاحب‌نظران می‌خواهد که منصف و میانه‌رو باشند و از روی حسد و کینه به نوشته‌هایش نگاه نکنند، بلکه در آن تعمق کنند، تا بفهمند هر چه در عالم هست، خواست خداست و بر اساس قانون حکمت. و دوم فایده دنیوی است که هر کس داستان‌های قدرت و شوکت لشکر مغول را بشنود و فرمان الهی مبنی بر «لَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» ۱۱ را مد نظر آرد، می‌فهمد که همه چیز در ید قدرت و به حکمت خداست و این شوکت این جهان ناپایدار است و خوشی و ثروت آن سبب غروری است که انسان را از راه راست منحرف می‌کند و بعد از آن عذاب الهی می‌رسد. اینکه بنا به حکمت خدا مغولان آمدند اما از آنجا که هیچ شوکتی در این دنیا پایدار نیست، پس سلطنت آنها هم پایدار نیست. هم‌چنین، اینکه هر چه بر سر ایرانیان آمده نتیجه کفران

نعمتشان در دوره خوارزمشاهیان است که خدا عقوبت خود را با قوم مغول بر آنها وارد کرده است. نظر شخصی و بینش راوی است که قائل به سرنوشتی است که انسان برای خودش رقم می‌زند.

به تعبیر او در هر دوره‌ای کفران نعمت و نخوت ثروت و رفاه، مردم را از اوامر الهی دور می‌کند. در عهد نوح، طوفان دریا و در عهد ثمود، قوم عاد را عذاب می‌فرستد. بنابراین تهاجم مغولان عذابی الهی است از سوی خدا برای آگاه کردن مردم و این موضوع را حتی از قول خود چنگیزخان هم می‌گوید که «من عذاب خدا ام اگر شما گناهان بزرگ نکردتی خدای چون من عذاب را به سر شما نفرستادی» (همان: ۲۱۵)

به علاوه جویی از حکمت و خواست خدا برای کاستن از شکوه و هیبت مغول هم استفاده کرده است. او تسلط مغولان بر ایران را نه بواسطه قدرتشان، بلکه به خواست خدا می‌داند و با بیان اینکه مغول پیش از آنکه کوس دولت چنگیزخان و اوروغ او فروکوبند کارشان بر چه منوال بوده است، به این مطلب اشاره می‌کند که «کان ذلک علی الله یسیرا ۱۳» و این یعنی، نه مغولان آن چنان قدرتی داشتند که بر ایرانیان پیروز گردند و نه ایرانیان آن چنان ضعیف و ذلیل بودند که مغلوب مغول شوند. این‌ها همه از خواست خداست. از اشاره مصلحت خدا در دیباچه او، نمی‌توان گفت که صرفاً تابع مشیت گرای است. جویی بنا بر باور دینی‌اش به نقش خداوند در تاریخ باور دارد، اما برای انسان هم در سرنوشت زندگی‌اش، نقشی جدی قائل است. او این بلای خانمان سوز را که بر سر ایرانیان آمده است، تا حدی بر اثر بی‌کفایتی و بی‌تدبیری خود ایرانیان می‌داند. روی اعتراض او به سلطان محمد خوارزمشاه هم هست که «بی تفکر به اباحت خون ایشان (تجار اترار) مثال داد و مال ایشان حلال پنداشت و ندانست که زندگانی حرام خواهد شد بلک وبال و مرغ اقبال بی پر و بال ۱۴» (همان: ۱۶۸) به تعبیر بهار او «جای به جای هر چند بسیار مختصر، مسائل فلسفی و اصول صحیح اجتماعی، در علل حقیقی شکست خوارزمشاهیان و انقراض مدنیت ایرانیان، در برابر حادثه تاتار و علت‌های واقعی دیگر، در پیشرفت کار چنگیز و اتباع خونریز او آورده است» (بهار، ۱۳۸۴: ۳/۵۲)

در ادامه همین بخش می‌گوید: «مغول متعرض ادیان و ملل نه‌اند بلکه مقویان اند» و برای برهان پشتیبانی مغول از دین اسلام این آیه را می‌آورد «إِنَّ اللَّهَ لِيُؤَيِّدَ هَذَا الدِّينَ بِقَوْمٍ لَا خَلَاقَ لَهُمْ ۱۵». (جویی، ۱۳۸۵: ۱/۱۳۶) و از این نظر مقوی دین اند چون خدا گفته که دین را به دست قومی ظالم آشکار می‌کند و مسلم است که منظور از قومی که بهره‌افری از خیر ندارد و ظالمند، مغول است.

از طرفی عطا ملک که نتایج حمله مغول را تا آخر عمر دیده است، این حمله را برای پیشرفت اسلام مؤثر می‌داند. زیرا چنگیز خان شخصاً تمامی حاکمیت مغول را در ایران برقرار نکرد و این امر به نوبه او هلاکو سپرده شد که در تسخیر بغداد، آخرین خلیفه عباسی را به قتل رساند و ایران، مرکز حکومت مغولی، معروف به ایلخانان، گردید. پس شاید اگر حمله مغول نبود، خرده گفتمان‌های دینی و سیاسی، یعنی صدای اقلیت‌های دینی و معرفتی که در زیر یوغ امپراتوری وسیع و سرکوب‌گر عباسی بودند، اجازه ابراز وجود پیدا نمی‌کردند. همانطور که برخی یکی از دلایل توسعه و رشد مذهب تشیع را، حمله مغولان می‌داند ۱۷.

جویی در تاریخش به صورت غیر مستقیم و در پوشش آیات قرآن و نثر مصنوع، اظهار نظر خود را در مورد این رویداد تلخ بیان کرده است. نگاه او به اکثر رویدادها در تاریخ جهانگشای جویی نگاهی انتقادی و حقیقت‌جویانه است. شاید بیشترین انعکاس اندیشه به ظاهر مشیت‌گرایانه در نظام فکری جویی در موضوع تهاجم مغول به ایران، نمایان شود که البته این ظاهر امر است. گویی پناهگاه نویسنده قضا و قدر محتوم خداوند و اسرار غیب است. شاید بتوان گفت بسیاری از رویدادهای تاریخی که مورخان برای توجیه آنان به مشیت الهی متوسل می‌شوند در واقع علت دیگری دارند. تاریخ‌نگار، در بازنمایی این رویدادها (که توده مردم مستقیم از پیامد آن صدمه دیده‌اند و هنوز از نتایج آن بیم دارند) برای آرامش خود و انتقال آن به دیگران و برای اینکه از ناراحتی آن واقعه به درآیند، آن را مشیت و خواست الهی می‌داند و از این طریق خود و مخاطبش را آرام می‌کند. این واکنشی صرفاً عاطفی و غیر تاریخی است و نباید از آن به عنوان تاریخ‌اندیشی گذشته یاد کرد.

به این ترتیب، این احتمال هم وجود دارد که این رویکرد، به منظور عزت نفس و روحیه دادن به ایرانیان انتخاب شده باشد. «اگر او شکست در برابر قوم بیگانه را در نتیجه رفتار قوم خود و بی‌کفایتی حکام و ضعف جنگجویان ایرانی بداند، موجب کاهش عزت نفس خود و قومش می‌شده است. او با استمداد از حکمت خدا به بهترین نحو هم از عزت نفس ایرانیان دفاع می‌کند و هم توجیهی برای این حمله می‌آورد.» (اورازانی، ۱۳۹۲: ۱۷۱) این هم بعد دیگری از تاریخ‌نگری او می‌تواند باشد.

عظاملک در تاریخ خود با بیان آیات قرآن، به کشف روابط علی بین پدیده‌ها و تحلیل آنها می‌پردازد. البته استفاده از آیات قرآن و متون دینی و تمسک به آنها، در تبیین اندیشه‌های کلامی و سیاسی در آن عصر شایع بوده است و اختصاص به جوینی ندارد. افرادی چون؛ رشیدالدین فضل‌الله، ابن اثیر و دیگران هم گاهی برای تحلیل اسباب شکست، پاسخی جز تقدیر الهی ندارند. عظاملک هم با استناد به آیات و احادیث خود را از پرداختن به این رویداد معاف می‌کند. در حقیقت نگاه او به تاریخ تا حدی متأثر از شرایط نامطلوب سیاسی - اجتماعی حاکم بر زمانه اوست. او با این روش تاریخ‌نگاری توانسته ماهرانه تاریخ‌نگری خود را بیان کند. او با زیرکی از یکسو حقایق رفتار مغول را بازگو می‌کند و از سوی دیگر در حفظ جان و موقعیت خود کوشیده است.

این روحیه ظاهراً مشیت‌گرایانه چه، به واقع، باور جوینی بوده باشد و چه برای توجیه شکست ایرانیان و عزت نفس بخشی به ایرانیان باشد، چه برای کم کردن شکوه مغولان باشد و چه بواسطه شرایط سیاسی - اجتماعی آن زمان، به هر حال، در همان آغاز روایت به راوی بیان رویدادها کمک بسیار می‌کند. پیرنگ را قوی تر و ماجرا را برای راوی آشکار می‌کند و در ضمن نگرش خود را نیز بیان می‌کند. جوینی در روایت تاریخش، با استناد به آیات قرآن برخی حقایق تاریخی و ملی را به صورت غیرملموس و پوشیده بیان می‌کند. این نگرش مذهبی و ملی او را نشان می‌دهد. این نگرش در بین تاریخ‌نگاران فارسی پیشینه‌ای طولانی دارد.

از آنجا که دین از عوامل ایجاد هم‌بستگی اجتماعی است، همواره در اندیشه تاریخ‌نویسان ایرانی، دین و هویت ملی با هم همراهند و از مؤلفه‌های هویتی ایرانیان به شمار می‌روند حتی از معیارهای اصلی پذیرش شاهان و حاکمان در میان مردم ایران هستند. «اندیشه تاریخی مورخین، در طول تاریخ ایران دستخوش دگرگونی‌های عمده‌ای شده است. در نخستین سده‌های دوره اسلامی، کلامی - دینی بوده است، یعنی توضیح و تبیین حوادث بر پایه مسائل دینی قرار داشت. چنان که محمد بن جریر طبری، نویسنده تاریخ‌الرسل و الملوک، از این شیوه پیروی کرده است. با استوار شدن جریان‌های خردگرای سده‌های چهارم و پنجم، اندیشه تاریخی نیز توانست، بیش از پیش، مفهوم خرد را به مثابه عمده‌ترین مفهوم تاریخ‌نویسی مطرح کند. ابوعلی مُسکویه رازی، در دیباجه تجارب‌الأمم، با فاصله گرفتن از تاریخ‌نویسی کلامی-دینی، توضیح مبتنی بر خردِ حوادث تاریخی را وجهه همت خویش قرار داد. در همین دوران، عمده نوشته‌های تاریخی دوره باستان، خدای‌نامه‌ها یا سیرالملوک‌ها، به زبان عربی ترجمه شد و در دسترس تاریخ‌نویسان آغاز دوره اسلامی قرار گرفت و همین تاریخ‌نویسان مواد آن خدای‌نامه‌ها را به عنوان اندیشه‌ای نو و «ملی» تفسیر کردند و، به این ترتیب، شاهراه استقلال «ملی» ایرانی در فلسفه، اندیشه سیاسی ایران‌شهری و اندیشه تاریخی هموار شد» (طباطبایی، ۱۳۹۵: ۳۳۷-۳۴۰)

در واپسین دهه‌های سده چهارم، حکیم ابوالقاسم فردوسی، سراینده خردنامه ایرانی، با بهره گرفتن از توانایی‌های زبان و ادب فارسی، تاریخ پهلوانی، حماسی و واقعی ایران زمین را در بازپرداختی خردمندانه در قالب زبان فارسی ریخت و دوره نویی از آگاهی «ملی» در اندیشه تاریخی ایران آغاز شد. البته «در شاهنامه از ترکیب دینداری و شهریاری سخن گفته شده است چون شهریاران از موهبت فرّ بهره‌مندند پس شهریاران مبنای ایزدی دارند» (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۱۲۹) یعنی دین و آگاهی ملی با هم در شاهنامه ظاهر می‌شود. با ابوالفضل بیهقی، ترکیب بدیعی از اندیشه تاریخی و نثر پارسی بنیان گرفت. بیهقی بنیادگذار تاریخ‌نویسی ایرانی به زبان «ملی» در دوره اسلامی می‌شود.



«با پایان یافتن عصر زرین فرهنگ ایران و با آغاز دوره زوال اندیشه، اندیشه تاریخی نیز منحنی زوال اندیشه و انحطاط تاریخی ایران را دنبال کرد و، سده‌های میان یورش مغولان، تنها تاریخ‌نویسان انگشت‌شماری توانستند سنت اندیشه تاریخی آغاز سده پنجم را دنبال کنند. در این جا تنها می‌توان از تاریخ جهان‌گشای جویی نام برد. عظاملک جویی توانست با بهره گرفتن از ظرایف فن نوشتن و وارد کردن استنادانه آیات قرآن تنشی میان متن نثر فارسی و عبارات عربی، از سویی، و شعر و نثر، از سوی دیگر، در نوشته خود، تاریخ یورش مغولان را برای «مخدومان بی‌عنایت» بنویسد، اما در جای‌جای آن دیدگاه خود را به گونه‌ای بیاورد که تنها اهل اشارت به آن بشارت دست یابند و دست کوتاه مغولان از نیل به ژرفای آن کوتاه باشد.» (طباطبایی، ۱۳۹۵: ۳۴۰-۳۴۱)

به این ترتیب تاریخ‌نگری جویی، که آمیزه‌ای از تفکرات دینی، سیاسی و ملی است، در نگارش تاریخش کاملاً آشکار است. استناد او به آیات الهی در تاریخ‌نگاری‌اش نشان از همین تاریخ‌نگری است. هم‌چنین «او برای محکوم کردن مغولان و بیان ستم و وحشی‌گری آنان از آیات قرآن استفاده کرده است که در برخی آشکارا و در برخی با دقت و تأویل قابل دریافت است.» (خاتمی، ۱۳۸۹: ۳۶).

## ۲-۲ شخصیت‌ها در روایت جویی

بعد از این مقدمه مفصل، راوی به معرفی شخصیت‌های اصلی روایت تاریخی خود می‌پردازد. اول از قوم مغول شروع می‌کند. به پیشینه نه چندان آبرومند آنان اشاره می‌کند. موقعیت جغرافیایی محل سکونتشان را به گونه‌ای بیان می‌کند که گویی دور از هرگونه مدنیت و نعمتی زندگی می‌کردند. «تتار را موضع اقامت وادی غیر ذی ذرع است با طول و عرض دور آن زیادت از هفت هشت ماهه راه.» (جویی: ۱۳۸۵: ۱۴۱). «قبل از قیام چنگیز، اینان نه سروری داشتند نه حاکمی، قبایلی از همدیگر جدا بودند با یکدیگر اتحادی نداشتند. اغلب بین آنها جنگ بوده است. گاهی از هم دزدی می‌کردند و زورگویی و فسق و فجور را از صفات مردانگی می‌داشتند. پوشش آنها از پوست سگ و موش تأمین می‌شده است. خوراکشان از گوشت‌های حرام و مردار بوده است و تنقلاتشان از میوه درختی کاج که قسوق می‌نامند که در همه جا رشد نمی‌کرده. به هر حال ضیق حال و ناکامی وبال بودند تا رایت دولت چنگیزخان افراخته گشت و از مضایق شدت به فراخی نعمت رسیدند. از بیابان درویشی به ایوان خوشی از عذاب مقیم ه جنایت نعیم و کار مغول از آن مضایق و تنگی به چنین وسعت و نیکی رسیده است» (همان: ۱۴۳) سرگذشت قوم مغول در قلم مورخ ایرانی بیان هجوم، سرکوب، شرارت، سرکشی، کشتار و چپاول است. او مغولان را مردمی بی‌اصل و نسب معرفی می‌کند که مانند گیاهان هرزه روییده‌اند؛ اگرچه در بخش‌هایی در ظاهر در پی ستایش آنان است اما با تعمق در تاریخ جهانگشا بدگویی قوم مغول به چشم می‌خورد.

## ۲-۳ نیروی تخریب کننده

جویی مانند یک داستان نویس ماهر بعد از توصیف مغولان و توصیف چگونگی حالات آنان، روایت تاریخ خود را از حالت تعادل خارج می‌کند و نیروی تخریب کننده روایت را با واقعه اترار بیان می‌نماید. ماجرا از این قرار است که گروهی از بازرگانان به سمت مغولان می‌روند برای تجارت و در بازگشت جمعی از بازرگانان مغول هم با آنان به ایران می‌آیند برای معامله. وقتی این گروه به شهر اترار رسیدند امیر آن ناحیه بر اثر کدورتی که از این بازرگانان مغول داشته آنها را توقیف می‌کند و بر اثر تصمیمی بی‌فکر از سلطان محمد جمعی از آنها را می‌کشد. به تعبیر جویی «نه تنها آنها که جهانی را ویران و عالمی را پریشان کرد و خلقی را بی‌خان و مان، به هر قطره خونی از ایشان جیحونی روان شد و قصاص هر تار موئی صدهزاران سر.» (جویی ۱۳۸۵: ۱۹۲) خبر به چنگیز می‌رسد و لشکر مهیا می‌کند برای حمله به ایران و سلطان محمد هم لشکر آماده می‌کند برای جنگ. جنگ و درگیری شروع می‌شود.

## ۴-۲ وضعیت میانی

در وضعیت میانی روایت، راوی به تسخیر شهرهای ایران توسط مغولان اشاره می‌کند. خرابی شهرهای ایران در توصیفات او به گونه‌ای است که دل هر ایرانی را به درد می‌آورد. قلمرو جغرافیایی ایران تجسمی از هویت ملی ایران است. او با ذکر آبادانی شهرها وضعیت و نقشه آنها را ترسیم می‌کند. در توصیف این شهرها نهایت توانایی خود را بکار می‌برد.

در توصیف سمرقند می‌گوید «معظم‌ترین بقاع مملکت سلطان به فسحت رقعہ، خوش‌ترین رباع به طیب بقعه، زنه‌ترین بهشت‌های دنیا، هوای او به اعتدال مایل و آب را لطف باد شمال شامل». (جوینی، ۱۳۸۵: ۲۲۴) در ذکر استخلاص بخارا می‌گوید «از بلاد شرقی قبه اسلام است و بمنابت مدینه السلام سواد آن به بیاض نور علما و فقها آراسته و اطراف آن به طرف معایبی پیراسته و از قدیم باز در هر قرنی مجمع نحاریر علما هر دین» (همان: ۲۱۰)

او در نگارش این بخش‌ها، زیبایی و تصنع زبان فارسی را به رخ کشیده است. از زبان فارسی به عنوان زبان ایرانیان استفاده می‌کند و با به‌کاربردن تمامی آرایه‌های ادبی و برای زیباتر کردن این زبان می‌کوشد. تأثر او در قالب زبان شاعرانه تبلور می‌یابد. زبان فارسی هم محور اصلی هویت ایرانی محسوب می‌شود و از عمده‌ترین محورهای تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری جوینی است. نگارش تاریخ جهانگشا به زبان فارسی گامی در تکامل خود آگاهی تاریخی و ملی مورخ محسوب می‌شود. حتی انتخاب سبک مصنوع برای نشان دادن پرمایگی زبان فارسی به نوعی اظهار فضل از سوی نویسنده است. جوینی از زبان به عنوان ابزاری ماهرانه برای روایت پردازی استفاده کرده است. «او برای بیان اندیشه‌ها و اعتراض‌ها گاهی زبان ادبی و شگردهای ادبی را دستاویز قرار می‌دهد. او برای بیان موضوعاتی از قبیل سفاکی و خونریزی مغولان، ذکر ویرانی شهرها، نابودی کتابخانه‌ها و پیمالی ناموس با شیوه‌های مستقیم و غیرمستقیم از زبان استفاده می‌کند.» (خاتمی، ۱۳۸۹: ۲۹)

او در لابه لای نثر مزین خود در توصیف جنگ‌ها و تسخیر شهرها به حماسه سرایی می‌پردازد. در تشبیه قهرمانان حماسی و اسطوره‌ای به سلاطین خوارزمشاهی با استفاده زیرکانه از شاهنامه و گنجانیدن ابیات آن در جای جای کتاب، گام بزرگی در احیای مجدد حماسه‌ها و افسانه‌های ایران برمی‌دارد. امیر خجند، تیمور ملک را با رستم دستان مقایسه می‌کند. اگر رستم در زمان او بودی جز غاشیه داری او نکردی (جوینی، ۱۳۸۵: ۲۰۱).

در توصیف سپاه اعزامی سلطان محمد به سمرقند اظهار می‌دارد «اسفندیار رویین تن، زخم تیر و لبه تیز سنان ایشان را می‌دید و چاره‌ای جز تسلیم نداشت (همان: ۲۲۴).

جلال الدین را سهراب و گرگین و مغولان را افراسیاب می‌خواند و مقاومت او را یادآور مقاومت ایرانیان در برابر توران می‌داند (همان: ۴۷۸/۲).

بیشتر اشعار شاهنامه در تمجید حماسی از سلطان محمد است.

«شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب» (همان: ۱۷۳).

حماسی ترین قسمت جهانگشا، توصیف جوینی از نبرد پروان است که سلطان محمد پیروز می‌شود و امیدی در دل ایرانیان بوجود می‌آید. جوینی از این ابیات استفاده می‌کند:

«ز هر سو سپه شد بر او انجمن که هم با گهر بود و هم تیغ زن» (همان: ۱۲۹/۲)

او با توصیف شهرهای ایران، با تلفیق تاریخ و اسطوره با هم، به کار بردن نثر فارسی مزین به آرایه‌ها و استفاده از اشعار فارسی اصلی ترین کتاب حماسی ایران، شاهنامه، در لابه‌لای نثر خود، برای حفظ هویت و ملیت ایرانی در مقابله با سلطه‌جویی‌های عناصر غیر ایرانی مغول، ایستادگی کرده است. عطاملک، خویشتن ایرانی خود را با ذکر حماسه‌های فردوسی از زیر فشارهای سیاسی - اجتماعی مغول، بیرون می‌آورد و نمایان می‌کند.

## ۲-۵ نیروی سامان دهنده

جویی در متن تاریخ جهانگشا، نوعی کشمکش را توصیف می‌کند که بین دو عامل عمده است. قوم ایرانی و قوم مهاجم (مغول)؛ نتیجه آن، شکل‌گیری فرهنگی جدید از جدال این دو دشمن است این طرز فکر یادگاری از ایران باستان و ثنویت است. صحنه‌ای از نبرد بین خیر و شر، که فرجام آن قابل پیش‌بینی است. در برخورد دو قوم با یکدیگر، وقتی از جهت استعداد فطری و روش زندگی بین آنها تفاوت باشد؛ مسلماً غلبه نهایی با قومی است که تدبیر و سیاست بیشتری دارد، متکی به مآثر تاریخی بیشتر (اصالت بیشتر) است و زبان و ادبیاتی دارد که در آن داستان‌های پر افتخار گذشته است و با یادآوری آنها پیوند و ارتباط خود را با گذشتگان استوار می‌کند. این اتفاق در روایت تاریخی جهانگشای جویی به عنوان نیروی سامان دهنده عمل می‌کند.

از طرفی مخارج و مصایبی که جنگ برای ایران به بار می‌آورد، سرانجام ملت ایران را متقاعد می‌کند که برای دوری از بی‌نظمی و وحشی‌گری، که در حکومت مغول بود، باید به یک اتحاد با این قوم بیگانه برسند؛ اتحادی که در آن حق کسی پایمال نشود. منشأ این مصالحه فرهنگ و روحیه ترقی خواهانه ایرانی است. خودی انگاشتن دیگری، در جهانگشا، به گونه‌ای است که به برتری ایرانیان در مقابل مغولان توجه می‌شود. این خودی انگاشتن قوم غیر ایرانی، قبلاً هم در تاریخ ایران اتفاق افتاده است و شالوده اصلی تفکر جویی است. او اقوام ترک را که سالها در ایران حاکم بودند و فرهنگ ایرانی - اسلامی گرفته‌اند، ایرانی تلقی می‌کند و با ایجاد یا برقراری شباهت بین آنها و شخصیت‌های اسطوره‌ای ایرانی، به دنبال اثبات خودی انگاشتن خوارزمشاهیان ترک است.

با سقوط خلافت بغداد به دست مغولان، جویی در تاریخش، مغولان را به ذهنبیت ایرانی خود نزدیک می‌کند و به آنان جامعه ایرانی می‌پوشاند. با نقل قسمتی از آیات «توتی الملک من تشاء و ان الارض یورثها من یشاء من عباده» حکومت مغولان را خواست یزدان معرفی می‌کند و سعی در اثبات فره ایزدی مغولان دارد. و این در پاداش خدمتی است که مغولان به ایران و استقلال آن از خلافت عباسی می‌کنند.

اوکتای قآن مغول، صاحب قران و همتراز انوشیروان تلقی می‌شود (رک. جویی ۱۳۸۵: ۳۳۰/۱).

کیوک با اشعار فردوسی ستایش می‌شود و لقب شاهنشهی می‌گیرد و کلاه مهی به سر می‌کند (رک. همان: ۳۴۷-۳۵۹).

اگرچه مغول توانست آبادی‌ها را از میان بردارد ولی نتوانست ملیت ایران را از بین ببرد. زبان فارسی، دین اسلام، آداب و سنن ایرانی پا برجا ماندند و پس از غلبه مغول و اقامت آنها در شهرها مغولان، مغلوب آداب و فرهنگ عامه شدند. این روند در دوره رشیدالدین فضل الله و مسلمان شدن غازان خان تشدید می‌شود. این راهکار نوعی عبور از مانع (مغول) در مسیر تکامل (ایران) است. به رغم بی‌نظمی‌ها و بی‌سامانی‌ها، ایرانیان راه تکامل را دنبال می‌کنند. اگر چه این تکامل تدریجی و این افق دور است ولی شدنی است. اساساً علت پیدایش این تاریخ‌ها همین امید به آینده است.

به نظر می‌رسد تاریخ‌نگری جویی هم همین بوده است. او از لابه‌لای ویرانی‌ها به دنبال ساختن ایرانی تازه است. در واقع اندیشه او در تاریخش نوعی سازندگی و احیا است نه ویرانگری. نوعی نظم دادن به اوضاع نابسامان آن روزگار. به همین جهت با بسامد بالایی از شواهد شعری شاهنامه در تاریخش استفاده می‌کند و با همین امید به آینده است که در برابر شقاوت‌های قوم مغول، باز هم ایرانیان از کوشش نمی‌ایستند و با چاره‌جویی به قوم مغول، رنگ ایرانی می‌بخشند. فرهنگ ایرانی را در قلمرو حکومت مغول گسترش می‌دهند و در تغییر عادات درتده خویی مغول نقش اساسی دارند.

## ۲-۶ وضعیت فرجامین

با توزیع تاریخ جهانگشا، قدرت در ظاهر به دست مغولان فاتح است اما با تحلیل دقیق روایت آن متوجه سیطره

تفکر ملی - مذهبی ایرانی، که برآمده از فرهنگ ایرانیان است، می‌شویم؛ یعنی قدرت، نیرویی نیست که قوم غالب بر قوم مغلوب تحمیل می‌کند، بلکه نیروی درون یک جامعه است که به تعبیری هویت ملی آن جامعه است. روحی یکپارچه و تک صدا که حاکم بر جامعه است. چیزی که حکومت مغول عاجز از برقراری آن بود.

وضعیت پایانی روایت تاریخ جویی، نشان دادن هویت ایرانی و برملا کردن رمزگان‌های هویتی است. در آن روزگار از سویی هویت مغولان و از طرف دیگر هویت ایرانی با هم در رقابت بودند. اما دیری نپایید که فرهنگ ایرانی همان‌طور که در گذشته اقوام مهاجر تورانی، تازی و ترک را در خود جذب کرده بود، قوم وحشی تترار را مقهور هویت خویش کرد و بیشترین مقاومت را از خود نشان داد.

جهانگشای جویی، نقطه عطفی در راه هویت‌نگاری اندیشه تاریخی ایرانی است. عطاملک در تاریخ‌نگاری‌اش به دنبال نشان دادن هویت خود در آیین غیر است. فرهنگ و هویت تاریخی مغول را نشان می‌دهد تا برجستگی‌های هویت ایرانی را به نمایش بگذارد. او با نگارش تاریخ مغول در واقع خط تمایزی بین فرهنگ و تاریخ ایرانی با فرهنگ اقوام غیر ایرانی ایجاد کرده است. او با برجسته کردن هویت و مدنیت قوم ایرانی، ابزار مقاومت به مردم خود می‌دهد و اندیشه تجدید حیات را در بین مردم اشاعه می‌دهد. گویی نگارش تاریخ مغول ابزاری شده برای نشان دادن فرهنگ و عقاید خشن این قوم و نمایش تقابل تاریخ و فرهنگ ایرانی در برابر آن.

در نتیجه مدل و طرح روایتی تاریخ جهانگشا به شکل زیر است:



با ترسیم منحنی روایتی این اثر تاریخی ادبی، فرضیه ما مبنی بر ساختار داستانی-روایی آن ثابت می‌شود، چون بسیاری از ویژگی‌های ساختاری داستان از جمله راوی، شخصیت‌ها، وضعیت اولیه، نیروی تخریب کننده، وضعیت میانی و موقعیت پایانی در این تاریخ هست اما برای کشف نیروی سامان دهنده باید از سطح، به لایه‌های معنادار متن رفت. ضمناً متوجه می‌شویم که هویت در جهانگشای جویی، از خرده روایت‌هایی تشکیل شده که برای آنها از گفتمان‌های موجود در فرهنگ بهره می‌گیرد؛ مانند زبان، سرزمین، دولت و دین.

نقطه آغاز حرکت جوینی، در مسیر برجسته کردن این هویت خودی بر دیگری، نظام زبان و استفاده کاملاً استادانه از آنست. همانطور که که در آغاز پژوهش ذکر شد، شگردهای ادبی او به گونه ای که گویی به دنبال تفاخر با زبان فارسی در برابر قوم مغول است.

عنصر بعدی سرزمین و وطن است، سرزمین و هر چه به آن مرتبط می شود؛ شامل خاک، مردم، دین و فرهنگ آنها نسبت به طرف مقابل (بیگانه)؛ شیوه جوینی در این مورد در روایتش قابل تأمل است: او شهرهای ایرانی پیش از حمله مغول با جملاتی بسیار زیبا و مزین به آیات قرآنی، مثالها و اشعار عربی، توصیف می کند؛ چنانکه در آغاز «ذکر واقعه خوارزم» چنین می آورد: «و این نام ناحیت است و نام اصلی آن جرجانیه است... پیش از تقلب ایام و دهور حکم بلده طیبیه و رب غفور داشت، مقرر سریر عالم و مستقر مشاهیر بنی آدم بود، اکناف آن اکتاف اشرف دهر را حاوی شده و اطراف آن طراف روزگار را ظروف آمده... بها ما شئت من دین و دنیا حسب حال آن بقعه شده؛ خوارزم عندی خیر البلاد / فلا اقلعت سحبه المغدقه...» (جوینی، ۱۳۸۵: ۹۷/۱) در تمام کتاب، یاد از گذشته پر شکوه ایرانی با شهرهای آبادش و افسوس و دریغ بر ویرانی و اوضاع نابسامان کنونی آن مشاهده می شود که نشان از علاقه وافر او به سرزمین ایران است.

یاد اساطیر ایرانی و وصف اغراق آمیز لشکریان خودی دیده می شود: «سلطان چون از معرکه بازگشت... سمرقند را بصد و ده هزار مرد تخصیص فرمود... که اسفندیار رویین تن اگر زخم تیر و گزارد سنان ایشان دیدی جز عجز و امان حیلۀ دیگر ندانستی و پنجاه هزار تازیک از مفردانی که هر یک فی نفسه رستم وقت و بر سرآمده لشکرها بودند...» (همان: ۹۱/۱)

### ۳. نتیجه گیری

تاریخ روایت تسلسل وار رویدادها است و مورخ بنا به گزینش رویدادها در ساختار ذهنی خود به رخدادهای گذشته نظم می دهد و آنها را روایت می کند. روایت تاریخ شکلی از تبیین و تفسیر تاریخ است که ارتباطی دوسویه با بینش مورخ دارد.

در این پژوهش با بررسی طرح روایتی جهانگشا به محتوای درونی آن پی بردیم. عطاالملک جوینی از معدود فرهیختگان بازمانده از حمله مغول است که برغم موقعیت حساس خود و خاندانش در دربار، با همکاری با حاکمیت مغول، از طریق نبوغ و هوشمندی منحصر به فردش، با آگاهی نسبت به موقعیت خطیر و سرنوشت ساز روزگاری که در آن می زیسته، به دفاع از ارزشها و عقاید و هویت ملی خویش می پردازد. تاریخ نگری جوینی، با بررسی مراحل مختلف روایت تاریخی او از روزگارش، در سطوح ژرف ساختی متنش قابل رؤیت است.

نکته مهم در تاریخ نگری جوینی، توجه به آینده است. او توانست با بیان روایی تاریخ آن دوره، به افشاگری از ستم مغولان پردازد و مقصود خود را به آیندگان منتقل کند. این مؤید این موضوع است که عطاالملک به سرنوشت انسان و اجتماع خود و آینده نسل های پس از خود اهمیت می داده است. پس تاریخ نگری او مبتنی بر آینده نگری است. برای او اینکه چه سلسله ای از بین رفت و چه قومی پیروز شد اهمیت چندانی ندارد. این موضوع در تغییر نگاه او به مغولان در وضعیت ابتدایی روایت و نقطه فرجامین کاملاً مشهود است. در نگرش جوینی، کیفیت زندگی افراد جامعه، تداوم حیات ارزشها و استقلال و هویت ملی از همه چیز واجب تر است. تاریخ در نظر او خطی مستقیم نیست. فراز و نشیب و پیچ و خم دارد. اما تصویری که از سیر آن حاصل می شود، تصویر تداوم و استمرار است نه توقف و نابودی.

جوینی، تاریخ نگاری خود را در خدمت زنده نگه داشتن هویت ملی ایرانی قرار داده است، به احیاء تحول و تداوم آن برای آیندگان می پردازد و در پی سلطه این هویت ملی بر هویت مغولی است. باری هم تاریخ نگاری و روایت داستان وار از آن دوره و هم تاریخ نگری مبتنی بر آینده نگری اش، توجه مخاطب را جلب می کند.



گفتنی است، تاریخ‌نگاری فارسی که در ابتدا با خدای‌نامه‌ها و بعد از اسلام با تاریخ طبری شروع شده بود، با شاهنامه به اوج آگاهی ملی رسید. بیهقی به آن وجهه مذهبی داد و جوینی با آمیزش آگاهی ملی و نگرش مذهبی، سبب تداوم آن شد. اگر شاهنامه را نوعی اعتراض در برابر هجوم اعراب بدانیم که سبب مانا ماندن تاریخ اساطیری و پهلوانی ایران شد. باید گفت اهمیت تاریخ جهانگشای جوینی کمتر از آن نیست. در زمانه‌ای که چیزی از آبادانی باقی نمانده بود، جوینی توانست همچون ققنوسی باشد، که از دل آتش و خاکستر ویرانی مغول، عناصر هویت ایران را که شامل زبان، دین و سرزمین است، بیرون آورد و آن را به آیندگان برساند.

نکته دیگر اینکه از طریق بررسی روایی تاریخ می‌توان به فهم جدیدی از تاریخ دست یافت و از آن به عنوان روشی برای شناخت گذشته استفاده کرد. غیر تحلیلی بودن تاریخ گذشتگان و مبتنی بودن تاریخ‌نگاریشان بر مشیت الهی، نقدی است که همیشه به تاریخ‌نگاری گذشته مطرح شده است که با اثبات روایی بودن تاریخ گذشته از بین می‌رود، زیرا در روایت به تحلیل و چرایی حوادث و رویدادها پرداخته می‌شود. با بررسی روایی تاریخ می‌توان چرایی بسیاری از حوادث را در لابه‌لای نوشته‌های تاریخی یافت.

### یادداشت‌ها

۱. اهمیت دوران مغولان در تاریخ ایران تا جاییست که حتی در دوره معاصر هم توجه مورخین و ایرانشناسان ایرانی و غربی را به خود معطوف داشته است. در این زمینه پژوهش‌های گرانقدری صورت گرفته؛ از ارزنده‌ترین پژوهش‌های مربوط به این دوره و به قلم محققین فارسی زبان کتاب «تاریخ مغول» تالیف عباس اقبال آشتیانی است.
۲. براون معتقد است «کتاب جهانگشای یک تاریخ عمومی نیست، بلکه تاریخی خصوصی است که حوادث دوران چنگیز و اجداد و احفاد او را به همراه سرگذشت دو خانواده از سلاطین را که در ایران و عراق با چنگیز به جنگ درآمده بودند، ثبت کرده است» (حکمت، ۱۳۵۷: ۹۱).
۳. اصطلاح «تاریخ‌نگاری» (historiography) که از طریق متون غربی به زبان فارسی راه یافته، به معنای روش نگارش و تدوین تاریخ است. نگارش تاریخ «در هر ملتی از زمانی آغاز می‌شود که تاریخ آغاز می‌شود. البته نه تاریخ به معنای سرنوشت، بلکه اگر ملتی در موقعیتی قرار گرفت که خود را در دنیا به نمایش گذاشت و حوادثی به وجود آورد که آن حوادث نه تنها در داخل خود ملت، بلکه در همسایگان و در جهان مؤثر واقع شد. تاریخ‌نگاری از همین موقع در میان آن ملت آغاز می‌شود یعنی تاریخ، از زمانی که یک ملت از درون چارچوب مملکت خود پا فراتر نهاد و در همسایگان تأثیر گذاشت» (زریاب، ۱۳۸۹: ۴۵) می‌توان گفت هر جامعه‌ای تاریخ خاص خود را دارد، تاریخی که مبتنی بر هویت ملی و فرهنگی خاص همان جامعه است. و تاریخ‌نگاری به تعبیری «نشان دادن سیر تحول و تطور مفهوم تاریخ در اندیشه و برداشت تاریخ‌نگاران هر گروه خاص یا دوره خاص است» (روزنتال، ۱۳۶۶: ۱۳).
۴. تعبیر تاریخ‌نگاری (historicism) در اروپا به معنای «تأمل در حکمت و غایت وقایعی است که بر سر ملت‌ها رفته که از اواخر قرن هجدهم میلادی باب شده است» (هگل، ۱۳۵۶: ۱۳) می‌توان گفت منظور از تاریخ‌نگاری چیزی جز فلسفه تاریخ (در معنای کلاسیک آن) نیست. زرین کوب هم به صورت تلویحی همین معنا را برای آن بیان می‌کند: «آنچه شور و شوق عامه امروز از تاریخ طلب می‌کند تنها شناخت گذشته نیست؛ معنی و هدف گذشته و آینده نیز هست، تاریخ‌نگاری، همین نکته‌ای است که فلسفه تاریخ را توجیه می‌کند» (زرین کوب، ۱۳۹۲: ۱۹۸) او در جای دیگری می‌گوید: «فلسفه تاریخ یا تاریخ‌نگاری می‌خواهد از تاریخ که توالی رویدادهای جزئی است، مقوله‌ای کلی استخراج کند و شکی نیست که فقط وقتی می‌تواند به شیوه علمی از حرکت تاریخ و نیروی محرک آن و تمام آنچه سرنوشت انسان، فرهنگ و تمدن اوست، سخن بگوید که با اتکا بر شیوه تاریخ‌نگاری عینی به تحقق تاریخ‌نگاری علمی دست یابد.» (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۴۴)
۵. در بوطیقا، ارسطو استدلال می‌کند که «برخلاف متون ادبی که امر کلی را بیان می‌کند، تاریخ امر جزئی و خاص را حکایت می‌کند.» (ارسطو، ۱۳۸۷: ۱۲۸) و فرق بین تاریخ و ادبیات از دید او این است که اولی گزارش آن چیزی است که در واقعیت روی داده و دیگری گزارش اموری است که ممکن است روی بدهد. پس اگر کتاب تاریخی به شکل متون ادبی (شعر و نثر) نوشته شود باز هم محتوای آن غیر ادبی است. با توجه به آراء ارسطو که قرن‌ها بر اندیشه و تفکر غربی حاکمیت داشت، همواره تاریخ و داستان (متن ادبی) دو امر متفاوت تلقی می‌شدند. اما نکته اینجاست که در ادبیات و بخصوص در داستان هم مانند تاریخ با گزارشی از ماجراهای زندگی که بر ساخته (تخیلی) از چشم‌انداز نویسنده است، سروکار داریم پس دیگر تاریخ فقط «بیان یک امر جزئی و خاص نیست»
۶. «تاریخ از امر جزئی حکایت دارد و امر جزئی عبارتست از کاری که شخص معینی چون آکلیبیدیس کرده یا ماجرای که برای او اتفاق افتاده است» (رک. ارسطو. فن شعر، ترجمه زرینکوب ۱۳۸۷: ۱۲۸-۱۲۹)

۷. از قدیم می‌گفتند تاریخ، گزارش قطعی از رخداد‌های واقعی گذشته است و ادبیات، توصیف تخیلی امور به زبان ادبی.
۸. از میان این نظریه‌پردازان جدید، وایت از افراد برجسته در حوزه فلسفه تاریخ است. او دیدگاه مبتنی بر روایت خود درباره تاریخ را، به تفصیل در کتاب مشهورش با عنوان فراتاریخ مطرح کرده است. به اعتقاد وایت، «روایت‌های تاریخ‌نویسان از گذشته، داستان‌مانند است، این داستان ساخته و پرداخته مورخ است، که به طرز اجتناب‌ناپذیری دارای ساختار روایی و بعضاً شاعرانه بوده و انسجام آنها به زبان صوری که جنبه‌هایی از روایت را به آن می‌بخشد، بستگی دارد.» (White, 1978: 86)
۹. این دیدگاه پسامدرن که نوشته‌های مورخان همگی ماهیتی زبانی دارد و لذا نمی‌تواند به واقعیت‌های بیرونی ارجاع کند، ریشه در آراء ساختارگرایان و پساساختارگرایان درباره زبان دارد.
۱۰. گروهی بعد از ایشان جانشین بد شدند که نماز را ترک کردند و شهوات را پیروی کردند.
۱۱. به دست خود خود را به هلاک می‌فکنید
۱۲. ممکن است این قول دقیقاً از چنگیز صادر نشده باشد و جوینی چنین تفکری را که در جامعه آن روزگار بود، فشرده سازی کرده و به چنگیز نسبت داده است.
۱۳. این کار برخدا آسان است
۱۴. این ماجرا در تاریخ ادبیات اینگونه آمده است که چنگیز خان در آغاز امر مطلقاً قصد حمله به بلاد ایران را نداشت و به همین جهت هنگامی که فرستادگان خوارزمشاه از خدمت چنگیز خان بازگشتند به سلطان محمد پیغام داد «که من پادشاه آفتاب برآدمم و تو پادشاه آفتاب فرو رفتی میان ما عهد مودت و صلح مستحکم است و از طرفین تجار و کاروان‌ها بیایند و بروند و طرایف که در ولایت من باشد بر تو آرند و آن بلاد تو همین حکم را دارد و اما سلطان محمد از این پیشنهاد و از فرستادگان چنگیز استقبال نکرد و به جای آن همه را کشت و این بهانه به علاوه تحریک مسیحیان، چنگیز را واداشت تا به ایران حمله کند» (امیری خراسانی، ۱۳۶۸: ۷-۸)
۱۵. خدا این دین را به دست قومی که بهره‌وافری از خیر ندارند ابدی می‌کند
۱۶. به طور کلی، خط مشی سیاسی مغول، نداشتن تعصب مذهبی است. مغول و طرز رفتار آنها با سایر مذاهب و پیروان آنها بسیار مناسب است. چنگیز خان در یاسا به پسرانش توصیه می‌کند که به تمام مذاهب با احترام بنگرند و به مردم آزادی مذهب دهند و کسی را به جرم پیروی از کیش خود مورد زجر و شکنجه قرار ندهند. خود او از این حد هم قدمی فراتر گذارده و روحانیون مذاهب مختلف را از تأدیه مالیات معاف می‌کند. این موضوع در مورد دین اسلام کمی متفاوت‌تر است. سلاطین مغول تا قبل از غازان خان بودائی و یا مسیحی بودند ولی زمانیکه غازان خان (۱۳۰۴-۱۲۹۵) به آئین اسلام درآمد اکثر سلاطین مغول هم مسلمان شدند. به این ترتیب، سیاست مذهبی مغول را باید به دو بخش تقسیم کرد؛ اول سیاست پادشاهان غیر مسلمان مغول دوم سیاست پادشاهان مسلمان مغول. اما در مورد اول از خود چنگیز شروع می‌کنیم. در حمله چنگیز به ایران هرچا قشون مغول می‌رسید خرابی و قتل و غارت همراه آن بود ولی این نکته را نباید از نظر دور داشت که این کشت و کشتار، که به دست مغولان و در نتیجه حملات آنان در کشور عزیز ما صورت گرفت، بواسطه بغض و کینه آنها نسبت به اسلام نبود بلکه سیاست نظامی آنها بود. به گواهی تاریخ، هنگامی که حکومت خود را بر شالوده محکم استوار نمودند رویه و خط مشی آنها به مذهب تغییر کرد. سلاطین مغول، وزراء و مشاوران ایرانی خوبی داشتند. اما سلاطین مسلمان مغول، مانند غازان خان اغلب، از طرفداران و حامیان جدی اسلام بوده و با پشتیبانی از اسلام، پایه سلطنت خود را بر محکم‌تر و استوارتر کردند و از این سیاست نیک برخوردار شدند.
۱۷. در این دوره شیعیان فرصت یافتند تا از فشارهایی که از جانب عباسیان بر آنها وارد می‌شود رهایی یابند و برای تعدیل و کاستن از ظلم و توحش مغولان به دستگاه حکومتی آنها نزدیک شوند و مقام و موقعیتی برای خود دست و پا کنند که در به ثمر رساندن فتح بغداد و سقوط دستگاه عباسی نقش مهمی داشت. (بیانی، ۱۳۸۱: ۳/۲-۵۹۲) بزرگانی از شیعه نظیر خواجه نصیرالدین طوسی بعد از رهایی از زندان موفق شدند به دولت ایلخانی مغول وارد شده و تعداد زیادی از علما و آثار علمی را از خطر نابودی نجات دهند و علاوه بر آن، مغولان خشن و انعطاف پذیر را به اسلام متمایل کنند.
۱۸. درباره چنگیز این موضوع صدق نمی‌کند؛ چرا که او به تعبیر عظاملک «مقلد هیچ دین و تابع هیچ ملت نبود.» (جوینی، ۱۳۸۵: ۱۴۴).

#### منابع

- استنفورد، مایکل؛ درآمدی بر فلسفه تاریخ؛ ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۴
- اقبال آشتیانی، عباس؛ تاریخ مغول؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- امیری خراسانی، احمد؛ (۱۳۶۸)، تحقیق در جلد سوم جهانگشای جوینی، پایان نامه ارشد زبان و ادبیات فارسی، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

اورازانی سیدنیما، موسوی مرتضی؛ «بازفهم قرآن و حدیث در تاریخ جهانگشای جوینی»؛ صحیفه مبین، شماره ۵۳، ۱۳۹۲؛ صص ۱۵۷-۱۸۴.

بهار، محمد تقی؛ سبک‌شناسی؛ ج: ۳، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۴.

براون، ادوارد؛ تاریخ ادبی ایران؛ ترجمه علی اصغر حکمت، ج ۳، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.

بیانی، شیرین؛ دین و دولت در ایران عهد مغول؛ ج: ۲، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱.

پاینده، حسین؛ مصاحبه «نیویورک شهر نیست ازدهاست» مفهوم روایت در نظریه و نقد ادبی پسامدرن، خرداد ماه. ۱۳۹۱.  
حسن‌زاده، اسماعیل؛ «اندیشه مشیت الهی در تاریخ نگاری اسلامی»، دانش تاریخ و تاریخ نگاری اسلامی، به کوشش حضرتی حسن، بوستان کتاب، ۱۳۸۲.

خاتمی، احمد؛ احمداف، آرزو، «مغول ستیزی عظاملک جوینی»؛ مجله تاریخ ایران، ۶۶/۵، ۱۳۸۹؛ صص ۱۴۱-۲۷۰.

داد، سیمما؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران: مروارید، ۱۳۸۳.

روزنتال، فرانتس؛ تاریخ تاریخ نگاری در اسلام؛ جلد ۱، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد: موسسه چاپ و انتشارات آستان مقدس رضوی، ۱۳۶۵.

ریکور، پل؛ نوشتار به مثابه مساله‌ای پیش روی نقد ادبی و هرمنوتیک فلسفی؛ ترجمه بابک احمدی و دیگران، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷.

زریاب خویی، عباس؛ «بزم آورد»، شصت مقاله درباره تاریخ، فرهنگ و فلسفه، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۸.

\_\_\_\_\_؛ «تاریخ‌نگری و فلسفه تاریخ در ایران» گستره تاریخ، مسعود رضوی، تهران: هرمس، ۱۳۸۹.

زرین کوب، عبدالحسین؛ تاریخ در ترازو؛ تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۲.

\_\_\_\_\_؛ «تاریخ‌نگری یا تاریخ نگاری اشارتی به فلسفه و منطق» نقشی بر آب، تهران: انتشارات معین، ۱۳۶۸.

شرفی، محبوبه؛ «بازتاب اندیشه مشیت الهی در تاریخ نگاری عصر ایلخانی»، جستارهای تاریخی، سال ۴، شماره ۲، ۱۳۹۲؛ صص ۶۹-۹۱.

طباطبایی، جواد؛ تأملی درباره ایران، جلد نخست دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران با ملاحظات مقدماتی در مفهوم ایران، تهران: انتشارات مینوی خرد، ۱۳۹۵.

عباسی، علی. محمدی، هادی؛ صمد ساختار یک اسطوره، تهران: چیستا، ۱۳۸۰.

علیجانی، محمد، بزرگ بیگدلی سعید؛ «نمودهای برجسته هویت ایرانی در تاریخ جهانگشای جوینی»، کهن نامه ادب پارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال ۴، شماره اول، ۱۳۹۲؛ صص ۵۳-۶۷.

کاتوزیان؛ «فره ایزدی و حق پادشاهان الهی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ۱۳۷۷؛ صص ۱۲۰-۱۳۱.

کوش، سلینا؛ اصول و مبانی تحلیل متون ادبی؛ ترجمه حسین پاینده. م تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۹۵.

مرتضوی، منوچهر؛ مسائل عصر ایلخانان؛ تهران: آگاه، ۱۳۷۱.

نجومیان، امیرعلی؛ «تاریخ زبان و روایت»، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۵۲، ۱۳۸۵؛ صص ۳۰۵-۳۱۸.

هگل گ و؛ با عقل در تاریخ، ترجمه حمید عنایت، تهران: انتشارات دانشگاه شریف، ۱۳۵۶.

Tyson Lois, 1999, critical theory today, a user-friendly guide, Newyork and London, Garland Publishing.

White, Hayden (1975), Metahistory: The Historical Imagination in Ninetenth-Century Europe, Baltimore: The Johns Hopkins University Press.

White, Hayden (1978), The Historical text as literary artifcat-,in canary and Kozicki.pp.81-100